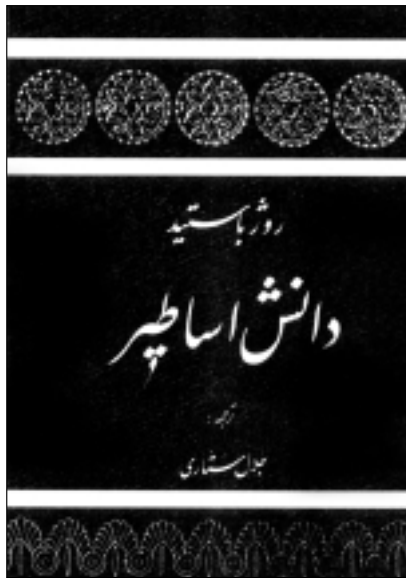


میتولوژی نقش مشابهی را بازی می‌کند، با این تفاوت که نیروهایی که جادو را با آنها سر و کاری هست دارای مراتب پایین‌تر و غالباً دون‌مایه‌تری است. اما در میان میتولوژی و فولکلور (فرهنگ مردم) حدفاصلی را نمی‌توان به آسانی رسم کرد. فولکلور در بسا موارد میتولوژی می‌آفریند. فولکلور چه‌بسا که از اسطوره‌های درهم شکسته و به هم ریخته‌ای پدید آید. در مراحل ابتدایی، میتولوژی و تاریخ غالباً به نحوی تفکیک‌ناپذیر در هم آمیخته‌اند و بسیاری از نظریه‌های ابتدایی درباره علوم طبیعی به صورت اساطیری تجسم می‌یابند.

طبقه‌بندی اساطیر

یکی از مسائل عمده‌ای که در مطالعات تطبیقی میتولوژی در پیش روی محققان قرار دارد، این سؤال است که مشابهت در اساطیر تا چه اندازه است و ضمناً چه اصل یا اصول مشترکی را نمودار می‌سازد، و تا چه اندازه این مشابهت ممکن است به دلیل قوانین روان‌شناسی، یا به دلیل گرایش اندیشه آدمی تحت شرایط مشابه باشد و یا مراحل مشابهی از توسعه را نشان دهد که انسان به موجب آن توانسته است اساطیر مشابهی بیافریند. مثلاً در اقوام اروپایی، در برخی موارد نفوذ و رسوخ عوامل عدیده‌ای در اندیشه و عکس‌العمل آن اندیشه در برابر آنها توضیحات روشن‌گر بسیار نزدیک به واقع را نشان می‌دهد. وقتی قصص مشابهی را درباره‌ی رسوم و پدیده‌های مشابهی در سرزمین‌هایی که آن همه از یکدیگر دورند مثلاً در یونان و استرالیا می‌شنویم یا می‌خوانیم نفوذ مستقیم آنها را بر یکدیگر غیرقابل انکار می‌بینیم. مقایسه شکل هنری و خصوصاً شکل تزئینی، نکات آموزنده‌ای را برمی‌گوید و این درست در وقتی و وضعی است که طرح‌های یکسانی را در اوضاع مشابهی که به کلی از یکدیگر دور و از یکدیگر مستقل هستند، مثلاً در اقوام ابتدایی اروپایی و سرخ‌پوستان آمریکا می‌بینیم. از طرف دیگر غالباً در اساطیر قوم واحدی اسطوره‌هایی می‌بینیم که به قشرهای متباعد در سیر کمالی خود متعلق‌اند. این‌گونه اساطیر از اعصار آغازین باقی مانده‌اند یا آنکه از اقوامی گرفته شده‌اند که بعید نیست هم خیلی ابتدایی باشند و هم به مرحله پیشرفته‌ای وارد گشته باشند. بنابراین هرگونه طبقه‌بندی که از اساطیر به عمل آید، خالی از اشکال نیست و خود باز تقسیمات فرعی‌تری را چه بسا در پی داشته باشد و در بسا موارد، انتخابی میان تئوری‌های با اصل و اساس متفاوت را اقتضا کند. با این وجود اساطیر فراوانی



وجود دارند که حتماً در یکی از این دسته‌بندی‌ها و نامگذاری‌هایی که می‌کنیم جا می‌گیرند. طبقه‌بندی زیرین که از اساطیر شده برحسب پدیده‌ها، نهادها، یا باورهایی به عمل آمده که در بطن اساطیر مشهود و با آنها توأم است و ویژگی آن اساطیر را برمی‌گویند.

اساطیری که تغییرات طبیعی متوالی و رفت و آمد فصول سال را برمی‌گویند.

بسیاری از اساطیر به تناوب منظم روز و شب و زمستان و تابستان مربوطند. همچنین خورشید و ماه در اساطیر ابتدایی دارای شخصیت هستند - گویی برای این دو پدیده منیر و مستتیر آسمانی قائل به شخصیت و صفات انسانی شده‌اند. علاوه بر قصه‌هایی که مربوط‌اند به سیر و سفر روزانه‌ی خورشید و آمد و رفتنش از مشرق به مغرب، قصه‌های فراوانی را می‌توان یافت که درباره‌ی تغییر نور و حرکت آن در طول سال هستند؛ خصوصاً آن قصه‌ها اشاره دارند به حالاتی که در زمستان و تابستان از خورشید مشاهده می‌شود. قصص بسیاری وجود دارد که آیین‌های عملی در این زمینه را که غالباً کیفیتی جادویی همراه با رقص و آتش‌بازی دارند و در سراسر گیتی پراکنده‌اند شرح می‌دهد. در این اساطیر، خدا (god) غالباً در نیمی از سال غایب یا دور از قضااست. اما بین چنان اساطیری و آن اساطیری که مربوطند به «روح سال» یا مربوط‌اند به بهار و خزان طبیعت نباتی، قائل شدن به تمیز و تشخیص کار آسانی نیست. در این اساطیر چنان انگاشته می‌شود که گویی ماه آسمان و مراحلی که طی می‌کند بستگی نزدیک و مستقیمی با زایش و رویش جانوران و گیاهان دارد. در بسیاری از اساطیر خورشید و ماه همسران یکدیگر پنداشته می‌شوند - خورشید شوی و ماه زن اوست. گاه نیز

در بعضی اساطیر این رابطه دگرگونه است - ماه شوی است و خورشید زن او. ستارگان هم در بسیاری از اساطیر مقامی دارند. مقام ستارگان، خصوصاً در اساطیر اقوامی چون کلدانیان بابل، چنان است که مطالعه آنها شناخت زیادی درباره ستارگان که اقوام معاصرشان چنان شناختی از کواکب نداشتند به دست می‌دهد.

با این وجود اساطیری که درباره «روح سال» سخن می‌گویند برای اسطوره‌شناسان نوین بسیار جالب توجه شده‌اند و تقریباً چنان اساطیری در همه ملل جهان منتشر است. این‌گونه اساطیر روابط نزدیک و مستقیمی با فعالیت‌های آدمی دارند، اعم از این که آن فعالیت‌ها عملی باشند مانند خرمن کردن، محصول برداشتن، یا نظری باشند مانند آن‌گونه فعالیت‌هایی که در برخی آیین‌ها و رسوم برای انگیزش فعالیت طبیعت و ابقای آن به کار گرفته می‌شود. این آیین‌ها (و نیز اساطیری که زیربنای آنهاست) اکثراً مرگ، مفارقت، تجدید حیات، رستاخیز، یا بازگشت فرد یا افرادی را برمی‌گویند که پنداشته می‌شود رشد و نمو محصولات و حاصل خیزی زمین، درختان و دیگر رستنی‌ها به آن‌ها بستگی دارد. در قصه‌هایی که درباره آدونیس (Adonis) و پرسفون (Persephone) گفته شده به همین اندازه اکتفا می‌شود که آن نوع اسطوره‌ای را که با چنان آیین‌هایی ملازمه دارد نشان دهد. گاهی اسطوره درباره مرگ نیست، بلکه درباره مفارقت و بازگشت است، نظیر آنچه در جشن غیبت و بازگشت آپولو در معبد دلفی نموده می‌شود.

اساطیری که پدیده‌های دیگر طبیعت را می‌نمایند.

به طوری که از غالب اساطیر برمی‌آید، گویی انسان ابتدایی تقریباً در هر جای جهان که می‌زیسته تمایل داشته است پدیده‌های طبیعی مخصوصاً پدیده‌های برجسته و بارز را به وجودی که دارای شخصیت انسانی است نسبت دهد. اما این اسناد در شکل بسیار ابتدایی خود، مثلاً در مرحله فتیشیسم یا آنیمیم، به اسطوره‌سازی منجر نشده است. لکن بعدها در عصر اعتقاد به دیوان و اهریمنان، و در عصر بت‌پرستی و تعدد خدایان، پدیده‌های طبیعی مذکور موضوع توسعه وسیع میتولوژیک می‌شوند و در واقع محتویات اساطیر را تشکیل می‌دهند؛ مثلاً درختان و بیشه‌زاران در نقاط فراوانی از جهان چنان پنداشته می‌شوند که محل سکونت یا اختفای موجوداتی هستند که با آن درخت‌ها و بیشه‌ها یکی انگاشته می‌شوند؛ یا موجودات مذکور، مستقل از آن

باورها، کارکرد و خاستگاه اساطیر

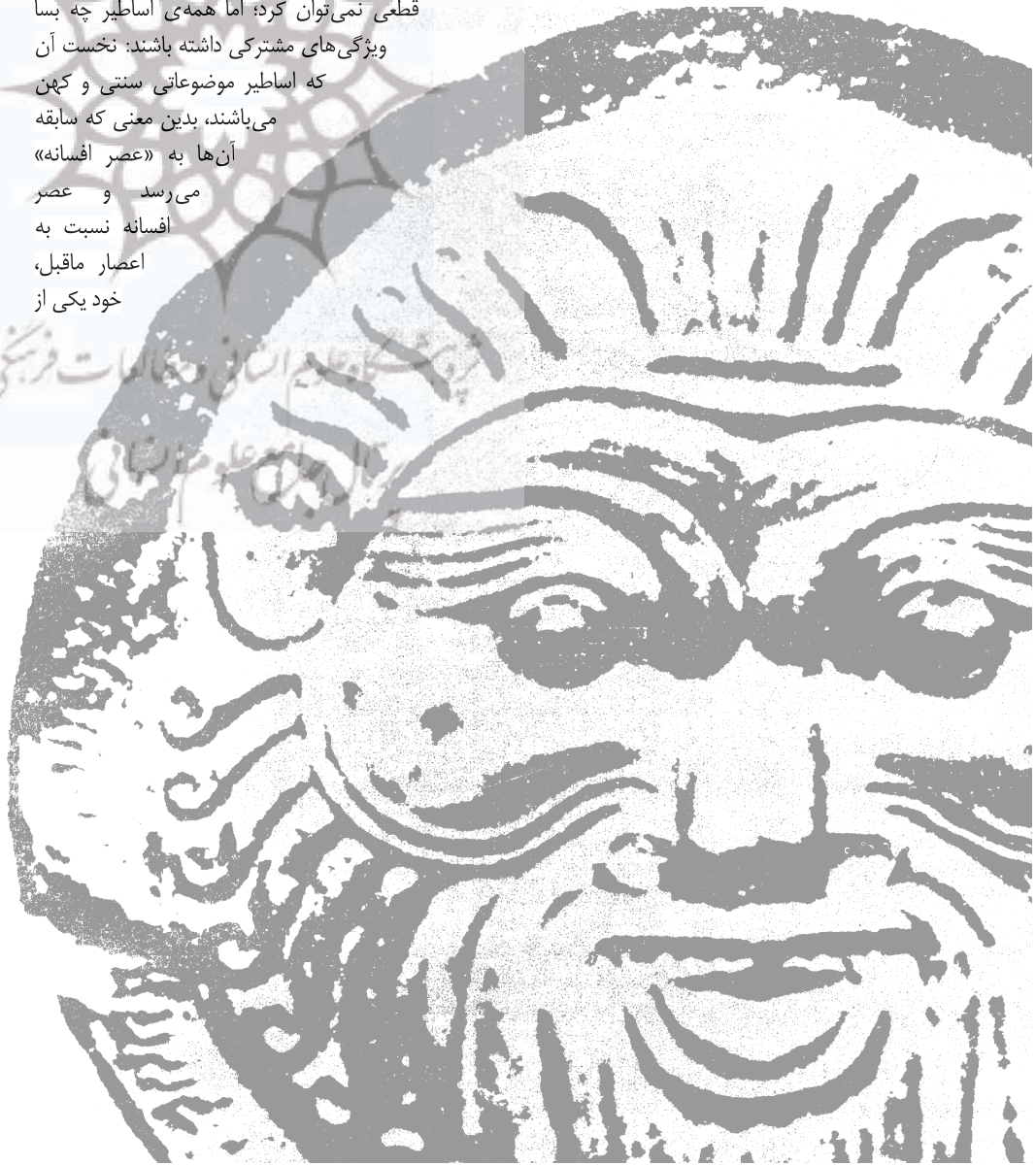
○ دکتر جمشید آزادگان



دوره‌های توسعه‌ی افکار آدمی زادگان است. لکن پاره‌ای از اساطیر، مانند اسطوره «جام مقدس» (Holy Grail)، یا عهد شارلمانی، یا بسیاری از افسانه‌های مقدسین، در اعصار تاریخی ساخته و پرداخته شده‌اند. قصه‌ی قدیمه، قاعدتا باید ریشه‌ای در برخی از تخیلات شخصی و فردی داشته باشد. در چنان موردی، قصه ضرورتاً باید مبین روحیاتی باشد که در عصر ساختن همان قصه بر جامعه حاکم بوده، یا به هرحال تقارن زمانی با آن داشته و کاملاً معروف خاص و عام باشد. اسطوره معمولاً و به طور مستقیم یا غیرمستقیم به سبک و سیاق روایت بیان می‌شود. فرق اسطوره با قصه معمولی تا حدی در امری یا چیزی است که لااقل نزد کسانی که اول بار اسطوره‌ای را برایشان بیان می‌کنند آن را حقیقت معتبر و اساسی می‌پندارند. از این لحاظ اسطوره با مثل، حکایت تمثیلی، داستان تخیلی، یا رمان فرق می‌کند. علاوه بر این، اگر نه همه اساطیر، ولی اکثر آنها خواسته‌اند روابط علت و معلولی پدیده‌ها را بیان دارند. به بیان دیگر، اساطیر از آن رو پدید آمدند و دامنه یافتند که پاره‌ای پدیده‌های هستی، پندارها، یا سنن را شرح نمایند. بنابراین اگر تعریفی را که دابلیو وارد فاولر (W. Warde Fowler) از دین می‌نماید و می‌گوید که: «اشتیاق عملی انسان به برقراری روابطی با آن نیرویی است که خود را در جهان متجلی می‌نماید» بپذیریم، رابطه‌ی میتولوژی با دین و الهیات روشن می‌شود.

میتولوژی و مذهب: میتولوژی باتوضیحات و تشریحاتی که از سرشت و ویژگی خدایان و دیگر قوای هستی به دست می‌دهد، به انسان یاری می‌رساند تا روابط خود را با آنها بر بنیادی محکم نگه دارد. روابط میتولوژی و شعائر، یا صور مختلف پرستش‌های دینی نیز بسیار به هم نزدیک است زیرا شعائر موجباتی را فراهم می‌آورند که اشتیاق موجود در دین که تعریفش گذشت عملی و مؤثر می‌تواند واقع شود، و موجبات مذکور به نحوی آشکار بستگی دارند به سرشت نیروهایی که باید پرستیده شوند یا قوایی که باید از خشم و غضبشان کاسته گردد. در رابطه با جادو،

منظور از اسطوره‌شناسی، شناخت علمی و تاریخی اسطوره می‌باشد؛ ولی این کلمه غالباً به معنای سست‌تر و ضعیف‌تری به کار برده شده؛ مثلاً برخی پژوهندگان گمان کرده‌اند که منظور از میتولوژی (یا همان اسطوره‌شناسی) عبارت از مجموعه‌ی اساطیر هر قوم یا گروهی از اقوام است. در تعریف اسطوره باید گفت که از یک اسطوره به هیچ روی تعریف مشخص و قطعی نمی‌توان کرد؛ اما همه‌ی اساطیر چه بسا ویژگی‌های مشترکی داشته باشند: نخست آن که اساطیر موضوعاتی سنتی و کهن می‌باشند، بدین معنی که سابقه آن‌ها به «عصر افسانه» می‌رسد و عصر افسانه نسبت به اعصار ماقبل، خود یکی از



معقول ترند، و آمده‌اند تا وجود جانشینان خود را توضیح دهند. در اساطیر ملل گاهی به پنداری یا انگاری چنین برمی‌خوریم که به موجب آن، دودمان عده‌ای از خدایان، چنان که از ورودشان برمی‌آید، برای ماندگار شدن نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند که پدیده‌هایی را بگذارند و بگذرند و جای به دیگر خدایان بسپزند. مثال مناسبی در این باره، در افسانه‌های نژادی اسکاندیناوی درباره ظهور و افول خدایان موجود است. اساطیری هم در مورد آمدن خدایانی از جایی دیگر یافت می‌توان کرد. این مورد را در اساطیر یونانی در شرح سرگردانی‌های آپولو یا دیونیسوس می‌توان خواند؛ یا آدونیس که اصلاً خدای فینیقی و خالق گیاهان و نیز آورنده بهار است، ولی در خدایان یونانی جوانی زیبا و دلخواه است. باز می‌توان گفت که در برخی موارد، این جنبه از اساطیر ممکن است مسیری را نشان دهد که طی آن پرستش خدایان متداول گشت. اما باید متوجه خطری بود که در اینجا کمین کرده است، و آن خطر مشتبه شدن این جنبه از اساطیر با اساطیر مشابهی است که صرفاً به دلیل تغییرات طبیعی در فصول مختلف سال ساخته و پرداخته شده‌اند و بیشتر توضیح داده شد.

اساطیر، گاه اصل جانوران و نسب آدمیان را تعیین می‌کنند. بنا به روایت اساطیر، جانوران و آدمیان غالباً با

یکدیگر پیوند نزدیک دارند. از اغلب اساطیر چنین فهمیده می‌شود که ممکن است جانور از آدم یا آدم از جانور پدید آمده باشد، یا یکی از آن دو به دیگری بدل شود. این وضع، مخصوصاً در توتمیسم وجود دارد. در بعضی از نظامات توتمی و بنا بر روایات اساطیری که زیربنای آن نظامات قرار می‌گیرند، گاه چنان انگاشته می‌شود که جانوران و حتی گیاهان خاص، گویی نیاکان یا خویشاوندان برخی خانواده‌ها یا گروه‌های آدمی هستند. در اساطیر مذکور گاه به خدای خالقی به نحو مبهمی اعتقاد پیدا می‌شود، اما به موجب همان اساطیر خلقت موجودات زنده و آفرینش گیتی وسیعاً به خالقی میانجی یا حدواسط واگذار می‌شود که گاه به صورت جانور تصور می‌شود. نمونه معروف چنان موردی ملخ مانیس است که قبایلی در جنوب آفریقا آن را آفریدگار جهان می‌پندارند. اسطوره خلقت آدم که به موجب آن، گل در قالب آدمی ریخته و سپس جان در آن دمیده شد در اساطیر اغلب ملل مشهور و مشهود است، از جمله در اسطوره‌های پاندورا و پروماتئوس که در اساطیر یونانی موجود است. بنا بر اسطوره‌ی دیگری که به شکلی گسترده در همه جا منتشر است، انسان از سنگ و صخره پدید آمد. مثلاً اسطوره دیوکالیون و پیراه همین موضوع را دارد. به روایت اسطوره‌های دیگر، در نتیجه‌ی کاشتن دانه عجیبی، مثل دندان اژدها، انسان از زمین رویید.

۷ - اساطیر بعضاً تغییر شکل پدیده‌ها را مطرح می‌کنند. امکان تغییر شکل آدمی به جانور یا سایر صور، پنداری،

رایج در بسیاری از ملل است که در قصه‌ها بسیار آمده است. نمونه کلاسیک این پندار را در اثر معروف اوید به نام متامورفوز می‌توان دید. قدرت این کار عموماً به ساحران و جادوگران، مخلوقات دریایی، و سایر ارواح طبیعی نسبت داده می‌شود. نمونه این ارواح عبارتند از پروتیوس و تیتیس، و مثال‌های فراوانی از فولکورها و قصه‌های جن و پری مردمان قسمت‌های شمالی کره زمین می‌توان یاد کرد. در پاره‌ای از اساطیر باور عجیب و غریبی در مورد تبدیل آدم به گرگ یا پلنگ یا سایر جانوران درنده وجود دارد. تبدیل آدم به درخت یا شاخه‌های درخت، خود موضوع اصلی بسیاری از اساطیر است. تبدیل انسان به سنگ نیز قصه‌ای عام است. اما تبدیل اخیر غالباً یا جنبه تنبیهی دارد یا بر اثر جادو است.

اساطیری که به اصل و نسب قهرمانان، خاندان‌ها و ملل می‌پردازند.

معمول است که خاندان‌ها یا قبیله‌ها خصوصاً در اقوام توتمی در جستجوی نسب خود از نیای واحدی هستند، و اخبار و احادیث قدیمی درباره روابط خویشاوندی غالباً به صورت شجره‌نامه‌های مطول و مفصل درآورده‌اند، و اقوام مختلفی از جد اعلای حقیقی با خیالی خود قهرمان‌سازی کرده‌اند. این گونه قهرمانان قومی غالباً در اساطیر و آثار مربوط، چنان شناخته یا شناسانده شده‌اند که گویی می‌توانند کارهای بسیار را که از قدرت آدم امروزی خارج است انجام دهند و غولان و دیوان مضر به حال خاندان یا قبیله خود را با اعمالی متهورانه و خارق‌العاده از میان بردارند. اساطیر اعصار قهرمانی ممکن است بعضاً از روابط یا تعصبات نژادی دم‌زده باشند، اما با وجود این، قهرمانان اساطیری اقوام و ملل، خلقت قومی یا



در عصر اعتقاد به دیوان و اهریمنان، و در عصر بت‌پرستی و تعدد خدایان، پدیده‌های طبیعی مذکور موضوع توسعه وسیع میتولوژیک می‌شوند و در واقع محتویات اساطیر را تشکیل می‌دهند؛ مثلاً درختان و بیشه‌زاران در نقاط فراوانی از جهان چنان پنداشته می‌شوند که محل سکونت یا اختفای موجوداتی هستند که با آن درخت‌ها و بیشه‌ها یکی انگاشته می‌شوند؛ یا موجودات مذکور، مستقل از آن درخت‌ها و بیشه‌ها هستند، ولی در اندرون آنها پنهان شده‌اند

درخت‌ها و بیشه‌ها هستند، ولی در اندرون آنها پنهان شده‌اند. در این مورد حوربان جنگلی و سایر حورالاشجار که در اساطیر یونانی مذکور است، مثال‌های آشنا و شناخته شده‌ای می‌باشند. رودخانه که غالباً اشخاص اساطیری انگاشته می‌شوند از عزت و احترام خدای گونه‌ای برخوردارند، و قصه بسیار درباره آنها در میان است. همچنان است در مورد پدیده‌هایی چون زمین و آسمان و دریا و غیره که در بدو امر بیشتر شخصیت‌های مطلق و مجردی به نظر می‌رسند؛ اما برخی از اینها کاملاً ابتدایی تصور می‌شوند.

اساطیری که پدیده‌های طبیعی خارق‌العاده یا گهگاهی را بیان می‌دارند این‌گونه پدیده‌های طبیعی، حتی بیش از تغییرات و تحولات منظم طبیعت، موجب پیدایش اساطیری می‌شود که اصل یا علت وجودی همان پدیده‌ها را بیان می‌دارند. فهم این نکته که چرا پدیده‌های غیرعادی طبیعت بیش از نوع عادی آن، اساطیری را موجب می‌شود کاری آسان است. صخره‌ها یا دخمه‌ها به عوامل فوق طبیعی نسبت داده می‌شوند، همان‌طور که هنوز هم در خیلی از ملل، آنها را به مقدسان یا دیوان شریب نسبت می‌دهند. احتمال می‌رود که اینها جانشین خدایان میتولوژیک ابتدایی تری شده باشند. آتش‌فشان‌ها و زمین‌لرزه‌ها را ناشی از نبرد غولان عظیم‌الجثه زیرزمینی می‌پندارند. سیل و توفان را از جانب خدایان می‌دانند. بادها، چه سودمند چه زیانمند، در بسیاری جاها انسان‌هایی انگاشته می‌شوند که سوار بر اسبان وحشی به تاخت می‌گذرند و برآبدان آدمیان می‌وزند. به طوری که از نظرات دابلو مانهارت (W. Mannhardt) برمی‌آید،

خرابی‌هایی که توسط آن بادها پدیدار می‌گردد به مخلوقاتی نسبت داده می‌شوند که نمی‌توان آن را بادها یا توفان‌هایی دانست که در اساطیر برایشان قائل به شخصیت شده‌اند؛ بلکه بیشتر گمان می‌رود موجودات وحشی صخره‌ها و جنگل‌ها باشند. قصه توفان جهانی (که گویا همان توفان نوح باشد) و سرنوشت بازماندگان بعد از آن توفان، تنها در بین‌النهرین معروف نیست، بلکه در اقصاد نقاط عالم مشهور است. همچنین از خسوف و کسوف خورشید و ماه غالباً چنین پنداشته می‌شود که به علت هیولا یا اژدهایی است که می‌خواهد آن را بلعد و با عمل یا وساطت انسانی باید جلوی آنان را گرفت و از بلعیدن خورشید و ماه مانع شد. این بلعدگان خورشید و ماه که غالباً از موالید آن دو است در میتولوژی‌های اقوام فراوانی آمده‌اند، ولی چند و چون آن همیشه به اصل و ریشه واحد یا مشابهی بر نمی‌گردد.

تعدادی از اساطیر درصدد بیان‌نمودن اصل و منشاء جهان هستند بسیاری از اساطیر ابتدایی متضمن تفحصات نظری افراطی درباره منشأ دنیای دیداری می‌باشند، از این اساطیر چنین برمی‌آید که خالق و ورای هستی و مستقل از آن، همه چیز را آفرید و به خواست خود در قالب‌هایی ریخت و تغییراتی تدریجی بر آنها مقرر فرمود. سیستم‌های فراوان فکری، این تئوری را به نسبت‌های متفاوتی درهم می‌آمیزند. در ادیان مردمان ابتدایی، غالباً اعتقاد مبهمی به یک خدای متعال یا پدر همگان وجود دارد که به

سختی می‌توان از ادیان توحیدی پیشرفته‌تر چنان برداشتی کرد، زیرا به موجب آن همه ادیان ابتدایی، آفرینش پدیده‌های جهان نه همچون قاعده یا قانونی است که به او نسبت داده شود، بلکه آفرینش هر بخشی از هستی به یک خدا یا شماری از خدایان مراتب پایین‌تر و با ویژگی‌های دیگر محول شد (مثل خدایان کشاورزی، دریاها، بادها، جنگ و امثال آنها). هیولای اول (یا درهم برهمنی نخستین) که بعدها نظام گیتی تدریجاً از آن پدید آمد، چیزی است که در اساطیر ملل آمده است. بنا بر بعضی از آن اساطیر، زمین به امر یکی از خدایان سر از آب بیرون کرد. طبق اساطیر دیگر، مثلاً یونانی، زمین خود خاستگاه همه هستی بوده است یا از ازدواج زمین و آسمان همه چیز زاده شده است.

اساطیری نیز هست که خاستگاه خدایان را روایت می‌کنند

موافق بسیاری از اساطیر، اعم از ابتدایی یا پیشرفته، خدایان، حتی خدایان فناپذیر، زندگی جاوید ندارند. درباره اصل و نسب آنان، ولادت آنان، پیوندهای خویشاوندی آنان، آمدن دودمانی از خدایان به جای دودمان خدایان کهن‌تر، داستان‌ها در میان است. این چنین خدایان کهن‌تر دارای شخصیتی نه چندان اساطیری (به معنی زیاد از حد تخیلی) هستند، و گویی اندکی

تمیز دادن این نکته بسیار مشکل است که آیا بعضی قهرمانان اساطیری، خدایان قدیمی بوده‌اند که از درجه خداوندیشان تدریجاً کاسته شده و به انسانیت نزدیک‌تر گشته و سرانجام به قهرمانان ملی و نژادی و نمونه ایده‌آل یک انسان کامل و کارآ تبدیل شده‌اند، یا عکس آن است، یعنی انسان‌هایی حقیقی بوده‌اند که در روایات اساطیری و در سیر زمانی دور و دراز تدریجاً بر صفات و محسنات ایده‌آل آنان افزوده گشته و سرانجام به درجه خدایی یا نیمه خدایی بالا برده شده‌اند؟



ویران‌سازی سرزمین‌ها غالب به این قبیل غولان نسبت داده می‌شود. بعضی از این دیوان و ددان (بنا به روایت اساطیر متغیر یا نوپرداخته بعدی) توسط قهرمانان یا مقدسان رام می‌شوند یا کشته می‌گردند. من‌باب مثال از غولانی چون بلرفون (Bellerophon) و شیمیر (Chimere) نام می‌توان برد. مخلوقات عجیبی موسوم به سنتارها (Coentaur) که نیمی از تنشان اسب و نیمی دیگر آدم است؛ و مخلوقات عجیب دیگری به نام سترها (satyrs) که نیمه آدم و نیمه جانورند نمونه‌هایی از مخلوقات وحشی بیشه‌زار و کوهسار می‌باشند که در اساطیر یونان و روم آمده‌اند. نبرد میان خدایان و قهرمانان از یک سو، و این قبیل غولان و دیوان از سوی دیگر، غالباً سمبول نبرد میان نیک و بد، یا مظهر منازعه بین افکار عالی و دانی قرار گرفته‌اند.

اساطیری که رویدادهای تاریخی را شرح می‌دهند.

طبعاً غیرممکن است مرز مشخصی میان اسطوره و تاریخ کشید. بسیاری از سنن اساطیری، از قبیل محاصره و جنگ ترویا، اکنون همچون بنیادی تاریخی بشمار می‌روند. از طرفی نیز بسیاری شخصیت‌های تاریخی مانند اسکندر در شرق و شارلمانی در غرب، هسته مرکزی داستان‌سرایی‌هایی به شیوه اساطیری شده‌اند. اما مفهوم و محتوای وقایع تاریخی و امور محتمل یا ممکن‌الوقوع به طور کلی از زمانی به زمان دیگر و از مکانی به مکان دیگر فرق می‌کنند. از لحاظ علمی و عملی، محتویات غیرممکن و غیرممکن‌الوقوع در این قبیل اسطوره‌های تاریخی یا تاریخ‌های اسطوره‌ای فراوان است، و این تشخیص که کدام بخش از چنان ساخته‌ها و پرداخته‌هایی حقیقت دارد یا صرفاً افسانه است غالباً کاری بس دشوار است. بنابراین تعیین ضوابطی که به موجب آنها صحت و سقم روایات تاریخی آمیخته با اسطوره معلوم گردد، عملاً غیرممکن است. مفیدترین راه آن است که شمار فراوان اساطیر در این مایه که از مراحل مختلف زمانی و مکانی گذشته‌اند، خوانده و با یکدیگر بررسی تطبیقی شوند تا از روی مشترکات ممکن‌الوقوع آنها نظریه‌ای درباره قسمت‌های شدنی و روی دادنی عقلی و عملی آنها حاصل شود. مثلاً تمیز دادن این نکته بسیار مشکل است که آیا بعضی قهرمانان اساطیری، خدایان قدیمی بوده‌اند که از درجه خداوندیشان تدریجاً کاسته شده و به انسانیت نزدیک‌تر گشته و سرانجام به قهرمانان ملی و نژادی و نمونه ایده‌آل یک انسان کامل و کارآ تبدیل شده‌اند، یا عکس آن است، یعنی انسان‌هایی حقیقی بوده‌اند که در روایات

اساطیری و در سیر زمانی دور و دراز تدریجاً بر صفات و محسنات ایده‌آل آنان افزوده گشته و سرانجام به درجه خدایی یا نیمه خدایی بالا برده شده‌اند؟ در این مورد باید گفت که در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح، اسطوره‌شناس نامداری موسوم به یومروس (Euhemerus) نظرش آن بود که دلیران و بزرگان و سران قبایل، پس از مرگ خود، در اذهان عمومی بازماندگان اعتلا می‌یابند و نسل بعدالنسل به قدری با عظمت و جبروت در اطرافشان سخن‌پردازی می‌گردد و نسبت‌های عجیب و قریب به آنان داده می‌شود که پس از گذشت اعصاری چند، تا درجه خدایی در میان مردم قوم یا نژاد خود بالا می‌روند و به موجوداتی خدای‌گونه تبدیل می‌گردند. بنابراین یومروس نتیجه می‌گیرد که خدایان اساطیری چیزی جز «مردگان خدا شده» نمی‌توانند باشند. از آن پس یومریسم (Euhemerism) مکتبی می‌شود که به موجب اصول آن چنین تعبیر و تفسیر می‌نمایند که گویی اساطیر در حکم احادیث متواتری درباره شخصیت‌های تاریخی هستند، با این تفاوت که ذهن خیال پرور آدمی آنها را بزرگ‌نما یا اگراندیس‌مان کرده است. طبق تئوری یومروس، مسیر معکوس می‌شود، یعنی به جای آن که تاریخ از اساطیر پدید آید، اساطیر از تاریخ پدید می‌آید. موافق این تئوری، تاریخ به عنوان منبع اسطوره جایگاه والایی در میتولوژی‌داری می‌شود. طبقه‌بندی اساطیر به گونه‌ای که تا اینجا شرح داده شد، البته شامل و کامل نمی‌باشد، ولی به هر حال دربرگیرنده اکثر مشترکات آنها می‌باشد.

خاستگاه اساطیر

در این زمینه که مبداء و منشاء اساطیر چیست تئوری‌های فراوانی در میان است. اکثر آن تئوری‌ها کمابیش مقبول و قابل دفاع می‌باشند. اما مشکل عمده، ناروشنی و ابهام‌آمیزی راهی است که در آن، این یا آن تئوری همچون کلید مطلق حل تمام مسائل میتولوژیک معرفی می‌شود. اکثر اساطیر، و باز اکثریت عظیم خدایان یا سایر شخصیت‌های اساطیری، ویژگی‌های بسیار پیچیده‌ای دارند، و نیز دارای چنان عناصر به هم بافته‌ای هستند که هم از لحاظ مبداء و منشاء و هم از حیث مراحل توسعه اسطوره‌ای، متفاوت می‌باشند، بنابراین اساطیر را می‌توان هم برحسب پدیده‌های مطرح شده و عملیات انجام گرفته و نیز اعتقاداتی که به منزله رشته پیونددهنده آنهاست طبقه‌بندی کرد، و هم از نظر خاستگاه آرمان‌ها و ایده‌هایی که خود مبین آن هستند دسته‌بندی نمود:

از لحاظ کائنات و سماوات

در اساطیر الاولین تمایلی موجود است که به هر یک از کراتی چون خورشید و ماه و سایر اجرام سماوی، شخصیتی نسبت داده شود، یا به بیان دیگر برای هر یک از آنها قائل به شخصیتی بشود. اساطیری که درباره آن اجرام ساخته شده، اکثراً چنانند که گویی درباره هر خدا یا قهرمانی هم می‌توان آنها را بیان کرد. تعبیر و تفاسیر رمزی و تمثیلی که به سبکی ادبی و مجازی از بعضی اساطیر شده و توسط ماکس مولر و سایر طرفداران «اساطیر شمسی» زیاده از حد جدی گرفته شده‌اند، در اساطیر الاولین مذکور چندان وسعتی ندارند و چشم‌انداز ناچیزی را نشان می‌دهند. مثلاً اکنون فقط اسطوره‌شناسان معدودی حاضرند قصه مرگ هراکلس با پیراهن زهرآگین و آلوده به خون موجود افسانه‌ای دیگری به نام نسوس را که از سرخی خورشید هنگام غروب در میان ابرهای سرخ‌فام شامگاهی خونین شده بود استخراج یا ابداع کنند.

خاستگاه فیزیکی

این دسته از اسطوره‌ها مربوط است به آن‌گونه اساطیری که پدیده‌های طبیعی متفاوتی را بیان می‌کنند، و احتیاجی به بحث و تفسیر زیاد ندارند، زیرا در همه ملل از این‌گونه اسطوره‌ها فراوان است. ایده‌های اساسی آنها، چگونگی آفرینش جهان فیزیکی را بیان می‌دارند و می‌گویند که مثلاً آب‌ها و خشکی‌ها، کوه‌ها و دشت‌ها، جانوران و گیاهان و پدیده‌های طبیعی دیگر چگونه پدیدار گشتند و کدام خدا یا خدایان به آفرینش آن پدیده‌ها پرداختند. مثلاً سفر آفرینش و سختانی مانند آن از نوع قصص دقیق‌تر آنهاست.

خاستگاه آیینی و تشریفاتی

خاستگاه بسیاری از اساطیر آن بوده است که اعمال مربوط به مراسم، مناسک، آیین‌ها، و تشریفات معمول در قوم یا قبیله‌های انسانی را شرح دهند. اساطیری که درباره رسوم و تشریفات و حفظ سنت این یا آن رویداد هستند دارای ارزش کاملاً شناخته‌شده‌ای در میان باورکنندگان آنها می‌باشند. خاستگاه‌های مشابهی نیز مربوط‌اند به اعمال فراوانی که ریشه در آیین‌های جادویی یا سایر منابع مختلف دارند. مثلاً در میان زنان یونانی شهر تب و بعضی شهرهای دیگر رسم بر این بود که در برخی فصول سال، رقص‌های شبانه‌ای در کوهساران به افتخار دیونیسوس خدای شراب برپاکنند. از این رقص بعدها این حکایت پدید آمد که خود دیونیسوس در زمانی

محلی داشته‌اند، اعم از آنکه چنان قهرمانانی، نیاکان آن اقوام یا از میان آنان برخاسته باشند. حتی در قصه‌های بعدی، مقدسین قهرمان‌گونه‌ای که در ادوار متاخر جانشین هیاکل قهرمانی پیشین می‌شوند، دارای منزلت خاصی در قوم صاحب اسطوره شده یا به هر حال رنگ ملی به خود گرفته و قهرمان ملی و مذهبی یا سمبول مذهب ملی شده‌اند.

اساطیری که پیدایش نهادهای اجتماعی یا ساختن وسایل کار را از قهرمانان یا خدایان می‌دانند

برخی اساطیر، کلیه فنون جنگ و صلح، پیشرفت‌های عمده اعصار مدنی، نظامات اجتماعی و وسایل مادی زندگی به خدایان یا به قهرمان قومی نسبت داده می‌شوند. مثلاً به ارمان آوردن آتش یا دزدیدن آن از آسمان و آوردنش برای زمینیان، طبق اساطیر یونانی به پروماتیوس منسوب است، و این خود، موضوع تقریباً همه داستان‌های ملل مختلفی از جهان است. درباره اختراع یا ساختن وسایل فلزی یا سایر کارهای دست‌ساز نیز قصه‌های فراوانی در اقوام و ملل پیدا می‌شود. بنابراین گونه‌ای از اساطیر، رسوم قدیم یا نهادهای جدید نژادهای معدوم یا موجود، به تدبیر خدایان ترتیب یافتند، یا به دست قهرمانان افسانه‌ای مستقر گشتند.

اساطیری که زندگی پس از مرگ و جایگاه مردگان را معرفی می‌کنند

اعتقاد به ادامه زندگی پس از مرگ تقریباً در تمام ملل وجود دارد، هرچند تصور دنیای پس از مرگ، در اساطیر همراه با ابهام است و به طور اساسی مطرح نشده است. هم‌چنین بنا بر اساطیری که در این مقوله سخن می‌گویند، مردگان در امور نیک و بد زندگان قدرت دخالت عظیم دارند و متناسب با قدرتی که دارند پرستیده می‌شوند. در این اساطیر گفته می‌شود که مردگان ممکن است در نزدیکی گورهای خود دیده شوند یا به آن حوالی فراخوانده شوند. آنان در آن جاها، گاه به شکل مار یا جانور دیگر یا در شیخ آدمی ظاهر می‌شوند. در بعضی اساطیر گویی فرض بر آن است که مردگانی که در گورهای خود خفته‌اند، گاه به جاها و راه‌های دور و مرموز عالم اموات می‌روند. عالم اموات از لحاظ جهت در سمتی است که خورشید غروب می‌کند، و از حیث نقطه مکانی، در جزیره‌ای یا جایی است که جدا از سرزمین خشکی و محل زندگی این دنیاست و اقیانوسی یا به هر حال رودخانه‌ای چنان عظیم حائل است که باید با قایق از آن بگذرند. مثلاً کارون که گذردهنده‌ی مردگان از چنان آبی است، در اساطیر یونانی نامی آشناست، و عین او در اساطیر نواحی دیگر جهان همین کار را برعهده دارند. گاه سرزمین مردگان ناحیه‌ای تاریک و دلگیر، در زیرزمین، و نزدیک غارها و مغازه‌هاست. اساطیر بسیار خبر می‌دهند که برخی از آدمیان آنجا را دیده و بازگشته‌اند. همچنین اساطیری هست که از حلول ارواح مردگان در ابدان آدمیان یا جانوران سخن به میان آورده‌اند. باز برابر برخی

از قصه‌ها، قهرمانان فقید قومی یا ملی هنگام تنگی و درماندگی شدید قوم خود، از آن دنیا برگشته، بازماندگان یا جانشینان خود را یاری رسانده به آن دنیا بازگشت کرده‌اند. این باور نیز در سطح وسیعی موجود است که مسرت یا اندوه آدم مرده در آن دنیا، بستگی به عمل دوران حیات او، یا به رعایت آیین‌ها و مراسم اجتماع او در این دنیا دارد، و اسطوره‌ها یا به هر حال سخن‌های فراوان به صورت امثال و حکم وجود دارد تا نمونه‌هایی از این ادعا را نشان دهند.

اساطیری که درباره زندگی دیوان و غولان سخن می‌رانند.

قوه تخیل آدمیان ابتدایی، جاهای خالی و مترو - که را غالباً موجودات مخوف و وحشت‌زای خیالی پر می‌نماید، مثلاً از تعدادی اساطیر چنین برمی‌آید که آدم ابتدایی وحشی، هرگز به اندازه زمانی که در تنهایی و تاریکی است وحشت نمی‌کند. حتی در میان مردمان متمدن امروزی، غالباً ترس بی‌دلیل از تاریکی یا تنهایی مشاهده می‌شود. از همین رو است که چنان آدمیانی نقاط تاریک و تنها را با قوه خیال پر از اشباح آدمیان یا هیاکل غولان می‌کنند تا توجهی برای ترس خود از چنان اماکنی کرده باشند. رودخانه‌ها و برکه‌ها نیز با خیال‌پردازی ابتداییان مسکن موجودات خیالی شده است. این جاها را گاه با حوریان دریایی و پریان جنگلی و گاه با غولان مخوف پر می‌کنند، مثل کل‌های اسکاتلندیان یا بونی‌تپ استرالیاییان که از این مقوله‌اند. توفان‌ها و بلایای دیگر از قبل

قصه‌های مربوط به وقایع تاریخی و منسوب به اشخاص حقیقی غالباً بر هم افزوده و در هم داخل گشته، تدریجاً تغییر شکل داده و سرانجام اسطوره گشته‌اند، اما واقع آن است که میتولوژی عظیم جهانی را نمی‌توان صرفاً تغییر ماهیت تاریخ دانست و آن را تا حد تاریخ تخیلی و تحریفی فرود آورد و چیزهای دیگری را در آن دخیل ندانست



ماندهای خود را بر فراز کوه سیتارون برده است. مثال دیگر آنکه در یونان رسمی رایج بود که همه ساله در فصل بهار مراسمی برپا می‌داشتند، که در آن عزیمت یا مرگ روح سال کهنه، و رستاخیز یا بازگشت روح سال نو را جشن بگیرند و زنده شدن طبیعت و رویش گل‌ها و گیاهان و بازگشت زیبایی به کوه و دشت را شادی نمایند. همین خصیصه ارج نهادن به آغاز فصل بهار و ستایش شادمانه هر ساله طبیعت گل‌پرور و شوراآفرین، کم‌کم موجب شد که روحی (البته روح جمال) برای آن قائل شوند. نتیجه آن شد که اسطوره‌های زیبایی ساخته و پرداخته شود که عمده آنها اسطوره رفتن و بازگشتن پرسفون در اساطیر یونان و روم می‌باشد. محدودیت نهادن بر آیین‌های اساطیری و یک سو به انگاری اثرات اسطوره بر آیین‌های مربوط، کاری مشکل است. زیرا حتی در مواردی که یک اسطوره خاستگاه متفاوتی داشته باشد، روش برپایی مراسم یا جشن گرفتن سالگرد رویدادی که در اسطوره‌ای آمده است در خود اسطوره نیز تأثیر می‌گذارد. به بیان دیگر، روابط متقابل است، یعنی از طرفی محتوای اسطوره‌ای که موضوع اجرای مراسمی واقع می‌شود، نحوه اجرای مراسم را تعیین می‌کند؛ از طرف دیگر نحوه اجرای مراسم (طی سال‌های بی‌شمار) محتوای اسطوره خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تغییراتی بر آن وارد می‌آورد و این تأثیر و تغییر هزاران باره، طی هزاره‌ها همچنان به پیش می‌رود تا بعدها که به صورت سمبولیک درآمد و چه بسا که خاستگاه اولیه آن از یادها برود، مثل اعمال سمبولیک عروسی‌ها، عزاداری‌ها، ورزش‌ها، و مثال‌های فراوان دیگر که در هر جامعه نمونه‌های بسیار زیاد وجود دارد.

خاستگاه تاریخی و یومریستیک

در صفحات پیش نوشتیم که بنای تئوری یومریسم بر آن است که تاریخ، منبع اسطوره است و نه عکس آن، و خدایان اساطیری، در واقع امر، انسان‌های والایی در نژاد یا ملت خود بوده‌اند که پس از مرگشان، و طی هزاره‌هایی چند در افکار عمومی قوم خود به چشم موجوداتی خارق‌العاده نگریسته شده‌اند و به مقام خدای‌گونه‌گی بالا رفته‌اند. این تئوری در زمان هربرت اسپنسر و توسط خود او دوباره مطرح شد و به اعتبار نخستین خود برگشت. البته اسپنسر از این تئوری می‌خواست چنان نتیجه بگیرد که پس خاستگاه دین، نیاپرستی است. اما این نظریه اکنون دیگر در محافل اسطوره‌شناسان جز نزد معدودی که همچنان بر آن پا می‌فشارند مقبول نیست. نوشتیم که قصه‌های مربوط به وقایع تاریخی و منسوب به اشخاص حقیقی غالباً بر هم افزوده و

در هم داخل گشته، تدریجاً تغییر شکل داده و سرانجام اسطوره گشته‌اند، اما واقع آن است که میتولوژی عظیم جهانی را نمی‌توان صرفاً تغییر ماهیت تاریخ دانست و آن را تا حد تاریخ تخیلی و تحریفی فرود آورد و چیزهای دیگری را در آن دخیل ندانست.

خاستگاه هنری

وقتی دخالت‌های هنرمندان، موضوعات اساطیری را بیاریند، غالباً گیرایی و نفوذ عظیمی به شکل ظاهری آنها می‌بخشند. مثلاً هیاکل غولان شرقی که نیمه آدم و نیمه جانورند، مثل ابوالهول و سیرن، در هنر یونانی صرفاً به خاطر آرایش صحنه‌ها به عاریت گرفته شده‌اند. جلوه‌ی صحنه‌های اساطیری غالباً از اسطوره‌ای به اسطوره دیگر تغییر شکل می‌دهد، و هنر سنتی در هنر اسطوره‌سازی نافذ می‌گردد و آن را متناسب و به طور تدریجی متغیر می‌گرداند. بنابراین، اساطیری که خیر از قبه و بارگاه و ستون و آستانه و نقش و نگار دیوار می‌دهند، چه بسا اسطوره‌های قبل از پیدایش آن هنرها باشند که بعداً دخیل گشته‌اند.

خاستگاه اخلاقی

برخی داستان‌های اسطوره‌آسا، چه اصلاً و چه ظاهراً، ویژگی اخلاقی دارند، یا به طور خلاصه اینها قصه‌های اخلاقی می‌باشند. این قصه‌ها را غالباً به صورت مناظره‌ی حیوانات نقل کرده‌اند که آن را فابل (Fable) می‌گویند، مثل کلیله و دمنه و نمونه‌های فراوان دیگر. اما معلوم نیست که ویژگی سنتی و قومی آن قصص تا چه پایه است. گرچه چنان اساطیری معمولاً صورتی ساختگی و مصنوعی دارند، لکن برخی از آنها ممکن است خاستگاهی ابتدایی داشته باشند و از ساخته‌های هزاره‌های نزدیک نباشند. در مورد اخیر مخصوصاً می‌توان به آن قصصی اشاره کرد که کیفر دادن به کسانی در آنها مطرح است که حرمت رسمی را می‌شکنند یا به قداست بتی، توتمی، یا چیز مقدسی اهانت می‌نمایند، یا منع دیدن یا لمس کردن بعضی اشیاء مقدس را نادیده گرفته، مرتکب خلاف می‌شوند که ضمناً از مقولات تابویی است.

خاستگاه رمزی و حکایات تمثیلی

تعبیر و تفسیر رمزی اسطوره در اغلب زمان‌ها امری رایج است. مثلاً در میان پیروان مکتب نوافلاطونی در یونان، این موضوع ساری و جاری است. اما این گونه تعابیر و تفاسیر غالباً همراه با طنز و تفریح است، و ربطی ناچیز به منشأ اساطیر پیدا می‌کند. چنین تصور می‌شود که این گونه تعبیرات و تفسیرات تمثیلی در شعائر مذهبی یونانی تعلیم

داده می‌شد، ولی چنان باوری امروزه طرفدار ندارد، و فقط سمبول‌های ساده بازمانده بسیار ابتدایی ممکن است بوده باشند. اما اساطیری از نوع کاملاً تمثیلی مانند آنچه در مورد کوپید و سایک گفته و ساخته شده، اغلب خاستگاهی متأخر دارند و چندان اصیل و ابتدایی نمی‌باشند. کوپید خدای عشق و سایک معشوقه‌ی او است. کوپید را در نقاشی‌ها اغلب به صورت پسر جوانی نشان می‌دهند که تیر و کمانی همراه دارد و هر که را بخواهد عاشق کند، تیر عشق معشوقه‌اش را در دلش می‌نشانند. در بعضی نقاشی‌ها دیده می‌شود که مثلاً تیری در دلی فرورفته یا از آن خون دل می‌چکد که کاملاً آبشخوری از این اساطیر دارند.

اساطیر، قرن‌های متمادی است که در انواع هنرها تأثیر خود را گذاشته است، از قبیل نقاشی روی ظروف و چینی‌آلات، پرده‌های نقاشی شده از صحنه‌های اساطیری، شعر، موسیقی، مجسمه‌سازی، از روی نمونه‌ی قهرمانان تئاتر، فیلم‌های داستانی خیلی قدیمی، نامگذاری اساطیری روی افراد، خیابان‌ها، ماه‌های سال، مضمون‌های شعری، خلاصه انسان استدلالی و مجهز به علوم تجربی و ثبوتی عصر ما نیز از اسطوره‌ها خالی نیست و چه بسا که خیال‌انگیزی اساطیر هنوز هم خاطر انسان متمدن امروز را از خشونت و خشکی زندگی مادی تسلی می‌بخشد.

برخی از منابع:

- ۱- الباده، میرچا. چشم‌اندازهای اسطوره.
- ۲- -، رساله در تاریخ ادیان
- ۳- -، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ.
- ۴- طباطبایی، احمد. آفرینش زبان کار، ترجمه از کریستن سن.
- ۵- -، اساطیر ایرانی، ترجمه از کارنوی.
- ۶- بهار، مهرداد. پژوهش در اساطیر ایران.
- ۷- -، فرهنگ ایران.
- ۸- مقدم، محمد. جستار درباره‌ی مهر و ناهید.
- ۹- رضی، هاشم. فرهنگ نام‌های اوستا در سه جلد.
- ۱۰- آزادگان، جمشید. اساطیرالاولین، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه شهیدبهشتی.
- Frazur, Golden Bough, London 1911.
- 11- J. G.
- A. Lang, Myth, Ritual, and religion, London, 1887. 12
- 13- Joseph Campbell, Masks of Gods.
- , Mythic Imagees, UK. 1990.
- 14
- Hamilton, Mythology, U. S. A. 1963.
- 15- Edith